

بر سر کوه که در روزی سر نازم گذشت
بود پیش از جد نیازم با سکان او و بی
قامتش را سجده بر سر چوین تا یافتم
چونم که زبان من و خاک کف با من ساسی
شاه فرقی بجای نمی آید از غم و زین نیست
سختی وضع از اشق اندیش سر تا پای تو
جای ما در حقیقت بین بخار بر راه
هر جا انشا عشق بجای من گذشت
شبیه یاد در بران شده ره داشت
دل داشت در آن زلفه ازین پیش
سیمبل مشه بر بود ملهم چو نفس از برای
دی بلوه کنان می شد و اندر صوفیان
طرفه کار از آن سگس و هم مانی
انتاد مر با تو همان وقت که مردم
سایه بشم شرمستم بخینش خرو
جز در عو و عشق تو ندانم چه کرده است
جان من مر سوه را با هم بچکان گذاشت
تیر و آند فرسید بسی تنگ بود
کعبه روی را کشید جزیم خاک درت
کمر برانم بگشت کمر پی دل هم چنان
تر و لا شوی می کز و صبر پاک
طرز کلام شکست خوش بیغایتند را ند
برای

در زمین بوسه ای که در از من گذشت
نازان به تویی با من از نیای تو که گشت
و چون دوست ناز از پیش تو خازم گذشت
که سینه بر ز کوی یاره از من گذشت
غم من جز آنکه در و وصل ایاز من گذشت
چون می گشت محبت سوز ز کوه که گذشت
جای بوسه از عالمی و صلت ز بحر سوخت
افسوس ازین دعا که بلار آن گذشت
باز ناز که ز کوی مهر چوین آزاد داشت
کشمه سیاه در دو حست از آن زار
کاروان بود در کله خفا شاد دل بست
دیدن بخت من از زاده دن او نشین بود
آند از بیداری شیهه ما وین دایه کیست
و گذشت آن سر و دیم ز غیر تو که چو رو
بود جای با سکانش بار یک آن سنگدل
که کمی که کما لتغای داشت با انبیا داشت
یا و تو که کبر عدا در نونمشت
و انقیاد را که در صحن رخ او ست
چند سبز و صف خط و خوشش
لبا و بر شکر بشکوه کلا ب

King Saud University